



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۳/۳۱

سیدهاشم سدید

## نامه نهم از سلسله نامه ها!

هموطن عزیز حبیب الله خان،

۱- نوشته مؤرخ ۲۰۱۸/۲/۲۳ شما طوری آغاز می شود که گویا آغازگر بحث موجود میان من و شما من بوده ام. چنین نیست. من نامه اول خود را خدمت جناب حمید انوری یکی از قلم به داستان توانای کشور، نوشته بودم. البته به ارتباط مقاله "عجب صبری خدا دارد". سو تفاهمی به وجود آمده بود، که با توضیحی حل شد. و باید هم حل می شد، زیرا آقای انوری آدمی کژ بحث، خویش تن بین و بی سواد نیستند. قدرت افهام و تفهیم شان نیز زیاد است.

انگیزه به وجود آمدن نامه دوم من که تا امروز ادامه دارد، چون طرف مقابل کسی مانند جناب محترم حمید انوری نبود، نوشته مؤرخ ۲۰۱۸/۰۱/۲۷ شما بود. تاریخ نامه دوم مرا بنگرید؛ این نامه به تاریخ ۲۰۱۸/۰۲/۰۴، یعنی هفت روز بعد از نوشته شما نوشته شده است. شما در این نامه سه شاعری را که در میان ما نیستند به بی حیائی متهم می کنید و می نویسید:

"زیرا سوال پیدا در این است که آیا این سه شاعر ارجمند و عزیزی که جناب سدید از آن بزرگان نام برده است، مگر شعر سعدی صاحب را و جوابی که به شیخ سعدی بزرگ در رابطه ای همین رقم "تق زدن ها" الهام شده بود، نخوانده بودند، هر گاه خوانده بوده اند، پس مگر از جوابی که به سعدی صاحب در این رابطه الهام شده بود، به اصطلاح عام "حیا" نه گرفته بودند."

"حیا" را باید از سعدی فرا می گرفتند، نظری جالبی بود - برای من! نامه دوم من برای توضیح همین مطلب نوشته شد (البته با سو تفاهمی مبتنی بر این که گویا شما از من خواسته بودید تا از شعر سعدی نیز یادی می کردم - که من از بابت این سو تفاهم با توجه با اخلاق نویسندگی از شما معذرت هم خواستم).

مخلص کلام: آغازگر این بحث چنان چه تاریخ های بالا نشان می دهد، من نبودم! در مورد حیای سعدی، به اشعار "آن چنانی" وی رجوع کنید. بعد از آن بنویسید که مگر سعدی خود آدم با حیائی بود؟ قبلاً نوشته ام و باز هم می نویسم که برای شما تنها مسلمان بودن مهم است - حتی اگر در ظاهر باشد. از رساله هزلیات وی گویا خبر ندارید. همین طور از زد و بند های شرم آور وی با حاکمان مستبد و غریب کش شیراز، جایی که سعدی زندگی می کرد، هم گویا چیزی نمی دانستید و نمی دانید!! شنیدن واقعیت مطلق برای شما گوارا نیست. به همین دلیل هم شما قهر شدید.

۲- شنیده بودم که به انسان هائی الهام می شود که پاک و پرهیزگار و ولی یا پیامبر هستند، اما این که خدای دین به کسانی مانند سعدی، که می گوید "عاشقت هستم، ورنه به جان مادرم که هم تسمه است و هم چُست و چالاک و قوی و وحشی می رفتم" هم

الهام می‌کند، چیزی نشنیده بودم. شاید این هم از آن حکمت‌های خدای ادیبان باشد که رفیق هر چه دزد و بدکاره و مادرگای در جهان است، می‌باشد؟!

۳- در باب ارزش طلا و مقایسهٔ زمان (وقت) بدان، روشن است که این دو از نظر وجودی و ماهیت با هم قابل مقایسه نیستند. اما زبان، همان طور که گفتم پهلوهای مختلف دارد. آرایه‌های ادبی یک بخش از آن‌ها است که به جنبه‌های ادبی و زیبایی‌شناسی زبان نظر دارد. استعاره و قرینه یا قرینه‌سازی (در مجاز)، به طور مثال، وسیله‌ای است که می‌توان کلامی را با معنی غیر از معنی حقیقی خودش به جای کلمه دیگری به کار برد. کم و بیش یک صفحه از سه صفحه نوشتهٔ شما روی این موضوع می‌چرخد. در مثالی که من یاد نموده‌ام مقصود "ارزش وقت" است، نه جنس آن!

این مثل شاید برای اولین بار توسط یک زرگر، که قدر زر را می‌دانست، ساخته شده باشد و یا شاید کسی که قدر وقت را می‌دانست و آن را با طلا می‌سنجید! به هر رو این مثل در باب وقت آن قدر صدق می‌کند و گویا است، که هر انسانی در هر رشته‌کاری که مصروف باشد و ارزش وقت را بداند، آن را در موقع ضرورت به کار می‌برد.

۴- عرصهٔ نوشتن نباید عرصه‌ای باشد که ما به صورت ناحق کسی را بالا ببریم و وقتی چیزی سر ما بد خورد او را به زمین بزنیم. این کار بسیار مشمئزکننده است. وقتی نوشته‌ها را می‌خوانید، فراموش کنید که آن‌ها را که نوشته است! نوشته‌ها را در نفس خود شان ارزیابی کنید، بدون تعلق خاطر به نویسنده. همان چیزی را که واقعاً هست بنویسید. دست یک دیگر را در رسیدن به حق و حقیقت بگیرد، نه در کمک کردن به کسی در غرق شدن در گمراهی بیشتر.

در شهر زنده دلان اول به حق احترام می‌گذارند، بعد به موی سپید یا رابطه‌ها و پارتی بازی و خویش خوری و...

۵- کسی که خود محتاج درس و مدرسه و مدرس است، دیگران را چگونه درس و تعلیم خواهد داد.

- شما که هنوز نفهمیده‌اید که ضرب المثل "وقت طلاست" در میان ما مردم به چه منظوری رواج یافته است - یک موضوع کاملاً بدیهی را - چگونه می‌توانید به دیگران درس و تعلیم بدهید؟ ضرب المثل‌ها حاوی مطالبی هستند که به طور فشرده یا در یک نکته با زیبایی تمام آن را بیان می‌کنند.
- شما که هنوز نمی‌دانید که تمثیل‌ها برای بهتر فهماندن نکات باریک و تاریک به کار می‌روند، چه گونه دیگران را در فهمیدن تمثیل‌های بعضاً پیچیده باری خواهید کرد؟
- شما که هنوز فرق کلام و فلسفه را به درستی درک نکرده‌اید، چگونه دیگران را در این دو حوزه ملا خواهید ساخت؟
- شما که هنوز از هدف و معنی حس آمیزی بی‌خبرید، چه گونه به دیگران آن را انتقال خواهید داد؟ و...

۶- هر شش نوشته، یکی پی‌دی‌ف، بعد از نوشتن یادداشت شما عنوانی من نوشته شده اند. به تاریخ یادداشت خود و اولین نامهٔ من عنوانی شما مراجعه کنید و ببینید که این گفته واقعیت دارد یا خیر؟

۷- کسی را متهم به فقدان درک درست از یک نوشته کردن، دشنام نیست. اگر می‌بود، من می‌توانستم شما را هم متهم به دشنام دادن کنم. حتی سفسطه خواندن یک اثر، بهتان بستن، سرزنش کردن، لعنت گفتن و نفرین کردن را نمی‌توان با دشنام یکی گرفت. کلمهٔ سفسطه را برای اولین بار شما به من نسبت دادید. طی بیست روز اولین باری است من که آن را به کار می‌برم؛ آنهم برای این که بگویم که "سفسطه گو" گفتن کسی هم دشنام نیست!

دشنام به حرف یا کلامی گفته می شود که معانی رکبیک و غیر اخلاق، مانند کلمات سعدی در رساله هزلیاتش، در آن نهفته باشد.

شما از روان شناسی بعضی ما افغان ها خوب با خبر هستید. می دانید که برای تحریک کردن آن ها از چه حربه هائی باید استفاده کنید. یک لفظ را به من نشان بدهید که من در آن از کلمات "آن چنانی" سعدی در باب شما استفاده نموده باشم. چنین کاری را نمی توانید بکنید، چون چنین لفظی در نوشته های من عنوانی شما وجود ندارد! کلمه ای که بوی قباحت و بی ننگی از آن به مشام نرسد، دشنام نیست!

۸- رسماً یا با کلام صریح از من تقاضا نکرده اید که به شما چیزی بنویسیم، اما نوشتن یادداشت ۲۰۱۸/۰۱/۲۷ عنوانی من حکم تقاضا را دارد. وقتی کسی را به گونه ای مخاطب قرار می دهید، معنی آن را دارد که شما می خواهید باب گفت و گو با وی را باز کنید. حتی اگر شما این انتظار را هم نداشته باشید، احتمال آن موجود است که مخاطب تان به یادداشت های شما به دلیل یا دلالتی (اخباری یا تحلیلی و یا توضیحی) پاسخ بگوید.

آیا شما این کار را کردید یا نه؟

پس نگوئید که شما از من تقاضای نوشتن نکرده اید؟

شاید هیچ کس از هیچ کس مستقیماً چنین تقاضایی را نکند، ولی تبصره ها یا یادداشت ها - حتی نق زدن های غیرمستقیم - این تقاضا را در نفس خود دارد.

شما برای تبصره یا انتقاد به هر نوشته، مانند معلمی که نمره می دهد، بدون فوت وقت سر و کله تان پیدا می شود. به درجه نظریات نگاه کنید، درچه موردی نیست که شما تبصره نکرده اید؟

۹- برای نوشتن چیزهای مبرهن و متداول ما به ذکر منبع و نویسنده نیاز نداریم. برخی کلمات یا عبارات و... در خلال زمان های طولانی آن قدر مروج و معمول شده اند، که کسی به ذکر مأخذ نه مجبور است و نه ضرورتی احساس می کند!

۱۰- دروغی را که من گفته ام، با منبع و برهان ثابت و برملا کنید. بعد از آن، شما "راست" آن را بنویسید. شیوه کار اصولی تثبیت راست و دروغ همین است. در غیر آن هرچه است مغالطه است. با حلوا گفتن نه دهن شیرین می شود و نه شکم سیر می گردد. و دنیا دنیای دزد گفتن و بریستن نیست. کدامین حرف من دروغ بوده است؟ فقط روی آن انگشت بگذارید!

۱۱- ارسال نوشته های من به چهار وب سایت قصه دیرینه ای دارد. اولین نوشته من به توصیه یکی از دوستان به افغان جرمن و گفتمان ارسال شد. تا وقتی که افغانستان آزاد - آزاد افغانستان و بعداً آریانا افغانستان به وجود نیامده بود، مقالات من طبق معمول و بر اساس یک قرار داد نانوشته و تعهد نایسته به این دو وب سایت ارسال می شد. با جدا شدن دو شبکه بعدی با شناختی که با مسوولان آن ها داشتم این کار من با آن ها نیز ادامه پیدا کرد. این کار را من اخلاقاً نتوانستم قطع کنم.

با وب سایت افغانستان آزاد - آزاد افغانستان تعهد عمیق تری دارم. گذشته از این که نوشته ها را بدون ترس و لرز از هر کسی و با هر مضمونی که باشند، نشر می کنند، نویسنده دست باز تری در انتخاب مطلب و زبانی که به کار می برد، دارد. در دنیای مجازی ما افغان ها این عمل غنیمتی بسیار بزرگی است! تعهد این ها در روشنگری واقعی در هر زمینه ای بی نظیر است!

۱۲- شالوده دانش هر یک از ما بر مبنای علوم دیگران پایه گذاری شده است. انسان با در نظر داشت تسلسل زمانی هم معلول است و هم علت. ضرب المثل "وقت طلاست" را، مانند هزاران کلمه و ضرب المثل و آگاهی دیگر نه من به وجود آورده ایم

و نه شما. در هر زبانی چنین است. شعری یا کتابی نیست که به شکلی از اشکال از شعر یا کتابی دیگر مایه نگرفته باشد. به قول "وایتهد": "هیچ تازه ای نیست که همه اش تازگی داشته باشد."، یا به قول "ادمیت": "هیچ نوآوری نیست که سر به سر نو باشد" معلم شما که شما خیلی چیزها از او آموخته اید، آن چیزها را از معلمی دیگری آموخته است. آره، من آن ضرب المثل را از کس دیگری شنیده ام یا جای دیگری خوانده ام. متوجه ارزش و درستی آن شده ام. فهمیده ام که منظور سازنده ضرب المثل مقایسه جنس دو پدیده نیست. سازنده این ضرب المثل می خواسته آنچه را بیان و تفهیم کند با تمثیل و استعاره بیان کند - کاری که در ادبیات معمول است. من به عنوان مؤجد مالک آن چیزهایی که دیگران ساخته اند و من بر آن ها تکیه یا استدلال می کنم، نیستم. هر کسی چنین ادعائی کند، بر طبل بی عقلی خود می نوازد!

۱۳- من با نوشته های خود نه وقت خود را تلف می کنم و نه وقت دیگران را. هستند کسانی که آن ها را با علاقه می خوانند. بسا کسان بارها این سخن را بر زبان آورده یا نوشته اند. کسانی که از نوشته های من خوش شان نمی آید و با آنها، آنها را می خوانند خود مسبب تلف کردن وقت خویش هستند. گناه آن را نباید به گردن من بیندازند! گذشته از این من می دانم که جامعه ما باید با نوشته های انتقادی (فرهنگ نقد) عادت کند. شاید برای برخی ها، آن گونه که شما فکر می کنید، خواندن نوشته های من وقت تلف کردن باشد، اما من می دانم که همه چنین فکر نمی کنند. من می خواهم از شانه های مردم بگیرم و آن ها را تکان بدهم که بیدار شوند و حقایق را ببینند - خلاف شما که آن ها را با لالایی "cradlesong" گفتن های تان بیشتر از پیش و به امتداد لالایی گویان قبل از خود به خواب می برید! شما سعدی و امثال وی را با نوع مخصوصی اخلاق و تربیت شان به عنوان یک انسان خوش اخلاق بر ذهن مردم تحمیل می کنید، ولی من می گویم که اشعار رکیک سعدی را (با همه رکاکیت آن، چون جزئی از واقعیت های زبان و فرهنگ ماست) بخوانید و از اخلاق و شخصیت واقعی اش باخبر شوید - همینطور زندگی نامه وی را. شما می گوئید همین که کسی از خدا یاد کرد، آدم خوب است، ولی من می گویم که آدم خوب کسی است که پندار و گفتار و کردارش نیک باشد و با هم همخوانی داشته باشد. خدا پرستان بی شماری هستند که در عمل سرآمد همه بزهکاران و ستمگران و بی دینان هستند!

۱۴- در کار هر انسانی تشبیه کردن علامت بی عقلی است. در هر زمینه ای نظر دادن به این معنی است که نظر دهنده خود را برتر و هوشیارتر از دیگران می پندارد. چنین کاری نه خوب است و نه از روی عقل و شائسته دانایان می باشد.

شما ادريس زمان نيستيد، هيچ کسي ادريس زمان نيست. کسانی را که در هر زمینه ای دانسته و ندانسته یا حق و ناحق ابراز نظر می کنند، از روی تمسخر ادريس زمان می خوانند! این سخن و سخن بند ۱۴ از نظر معنی یکی هستند.

۱۵- آن چه را شما تحلیل کلمه به کلمه خوانده اید، امتداد گفته های قبلی تان به همان شکل پیشین (بدون تحلیل و توضیح و تشریح) است.

کجای کلام شما در مورد مقایسه طلا و وقت تحلیل حرف به حرف است؟

که گفته که طلا و وقت از یک جنس است؟

کسی که به پسرش می گوید: "بچیم شیر هستی!" آیا واقعاً پسر خود را شیر تصور می کند؟ خیر! منظور او از این مطلب این است که پسرش مانند شیر با شهامت و قوی و نترس است! به این نوع گفتار ادبی تمثیل و استعاره می گویند!

۱۶- چیز گرانباری که من انتظار داشتم، هنوز هم نه نوشته اید، ممکن توان آن را ندارید. شاید گناه من باشد، که از شما انتظار یک ابر انسان را داشتم. اگر چنین باشد، باید من هم علاج عقل خود را بکنم!!

۱۷- توهین به مرحوم رازق فانی و مرحوم علی شریعتی، دو شخصیتی واقعاً برازنده برای من غیر قابل تحمل است!!

زنده و سلامت باشید.

نوت: سلسله این مبحث پایان یافته بود. به همین دلیل این نامه را به پورتال آریانا افغانستان آنلاین عرض نشر فرستادم، اما چون سلسله نامه ها در آرشیف نامکمل باقی می ماند، آن را اینک - باوجود قطع بحث میان من و شما - به پورتال وزین آریانا افغانستان آنلاین ارسال نمودم که آرشیف شود.

**\*\* \* \*\***

یادداشت اداره:

این مطلب نویسنده دانشمند و سخندان گرامی جناب سید هاشم سدید به تاریخ ۲۰۱۸/۰۲/۲۳ تحریر شده و در وبسایت های دیگری قبلاً به نشر رسیده است. جناب سدید صاحب آنرا امروز به وبسایت (آریانا افغانستان آنلاین) ارسال داشتند تا ضم آرشیف این مطلب گردد. بنا بر امر اوشان همین امروز ۲۰۱۸/۰۳/۳۰ به نشر رسید.

Sadid\_hash\_namae\_nohom\_az\_selsela\_nama\_ha\_۹.pdf

